

رومانفہا ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۸

سایمن سیبک مانتیفیوری
علی اکبر قاضی زلہ

www.ketab.ir

-
- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
عنوان دیگر
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی
اطلاعات رکورد کتابشناسی
- سیبگ مانتیفیوری، سایمن، Sebag Montefiore, Simon ۱۹۶۵ - م.
رومانف ها ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۸ / نویسنده سایمن سیبگ مانتیفیوری ؛
مترجم علی اکبر قاضی زاده.
تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۱.
۵۸۴ ص.
۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۷۹-۲:
فپا
عنوان اصلی: The Romanovs : 1613-1918, 2017.
تاریخ سیصدساله روسیه.
رومانف (خاندان)
Romanov, House of:
روسیه — شاهان و فرمانروایان — سرگذشتنامه
Russia — Kings and rulers — Biography
روسیه — تاریخ — ۱۶۱۳ - ۱۹۱۷ م.
Russia — History — ۱۶۱۳ - ۱۹۱۷
قاضی زاده، علی اکبر، مترجم
DK۳۷/۸:
۹۴۷/۰۹۹:
۸۹۴۳۲۷۱:
فپا

www.ketab.ir



رومانف‌ها ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۸

نویسنده: سایمن سیگ مانتیفیوری

مترجم: علی اکبر قاضی زاده

چاپ دوم: تابستان ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰

چاپ: غزال

صحافی: گلستان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۷۹-۲

قیمت: ۴۷۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راد، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۰۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۱۹	درآمد: دو پسر در «روزگار مصیبت».....
۲۳	فصل اول: ظهور.....
۲۵	نمای اول: خواستگاری.....
۵۱	نمای دوم: راهب جوان.....
۶۷	نمای سوم: تفنگداران.....
۸۱	نمای چهارم: شورای کلیسایی.....
۹۹	فصل دوم: اوج.....
۱۰۱	نمای اول: امپراتور.....
۱۲۳	نمای دوم: ملکه‌ی حکمران.....
۱۵۱	نمای سوم: ونوس روسیه.....
۱۷۹	نمای چهارم: دوران طلایی.....
۲۱۹	نمای پنجم: دسیسه.....
۲۴۵	نمای ششم: دوئل.....
۲۹۵	فصل سوم: زوال.....
۲۹۷	نمای اول: ژوپیتر.....
۳۳۷	نمای دوم: آزادی بخش.....
۴۰۱	نمای سوم: نزه غول.....
۴۲۹	نمای چهارم: ارباب سرزمین.....

پیشگفتار

کلاه بر سر موناوماخوس (کنستانتین نهم-امپراتور بیزانس) سنگینی می‌کند.
الکساندر پوشکین، از قول الکساندر گودونوف^۱

نیرومندترین پادشاه کسی است که بتواند بر خود حاکم باشد.
منظومه‌ی سنکا (ص. ۱۱۳)

تزار روسیه شدن آرزویی دست‌یافتنی نبود. حکم‌راندن بر مردم روسیه، آسان نیست. بیست پادشاه از تبار رومانوف، ۳۰۴ سال در آن سرزمین فرمان راندند؛ یعنی از ۱۶۱۲ تا روزی که انقلاب ۱۹۱۷ بساط طولانی آن خاندان را برچید. ستاره‌ی بخت رومانوف‌ها، از دوران پادشاهی ایوان مخوف رو به ترقی گذاشت و از زمان ظهور راسپوتین رو به افول نهاد. تاریخ‌نویسان خیال‌پرداز مصیبت سقوط آخرین تزار دوست دارند نظر دهند که آن خاندان نفرین شده بودند. حال آن‌که پس از مغول‌ها، حکمرانانی چنان پیروزمند را در دنیا نمی‌توان سراغ گرفت. گسترش امپراتوری روسیه در این دوران را نزدیک به ۵۵ مایل مربع یا ۴۲۱ کیلومتر مربع در روز، یعنی بیست هزار مایل مربع در سال، برآورد کرده‌اند. اواخر قرن نوزدهم، این خاندان بر یک‌ششم کل زمین حکومت می‌کردند و همچنان بر این قلمرو می‌افزودند. می‌گویند عطش برای گشایش سرزمین‌ها را در خون رومانوف‌ها می‌شد سراغ گرفت. این کتاب کم‌وبیش پژوهشی در سرشت و عناصر اثرگذار بر شکلگیری خوی خودکامگی در خلق و خوی فرمانروایان است. در نتیجه کتاب، سرگذشت دلبستگی‌های خانوادگی، ازدواج، انحراف

۱. Boris Fyodorovich Godunov؛ نایب‌السلطنه و تزار روسیه (از ۱۵۸۵ تا ۱۵۹۸) - م.

اخلاقی و بچه‌هاست. مثل دیگر سرگذشت‌های خاندان‌های شاهی از این دست، اما خط روایی این کتاب شگفتی آور بودن خاندان شاهی به سبب داشتن قدرت دلربایی یا کثافت‌کاری‌های افسانه‌ای نیست. میل به زیاده‌خواهی و فساد در قدرت، همیشه بر وفاداری و کشش‌های خونی می‌چربد. در ضمن این چرخه، بر خودکامگی در دربار تزارها لگام هم می‌زد. برخلاف نظر پذیرفته‌شده در غرب، فرهنگ، روح و باور روسی، که همگان آن را از آرزوهای شایان فرض می‌کنند، کم‌نظیر است.

رومانوف‌ها را فقط به سبب شکوه و جلال و تباری که داشتند، مثال نمی‌زنند. آنان از نظر خودکامگی و غرور بی‌مهار که پیامد قدرت مطلق است هم نمونه به شمار می‌آیند. غیر از سزارهای رومی، هیچ خاندان حکومتی در دنیا، در فرهنگ و باور عمومی جهانیان از گذشته تا امروز چنین آوازه‌ای دست‌وپا نکرده است؛ آوازه‌ای که روشن کند قدرت یگانه تا چه اندازه می‌تواند از مرزهای خشونت پیش‌تر رود. عنوان ترس‌آور «تزار» روسی هم که شبیه «سزار» رومی است، بر این قیاس هول‌آور می‌افزاید.

رومانوف‌ها، جهانی از هم‌چشمی‌های خانوادگی، افزون‌طلبی شاهانه، افسون‌های کثیف، افراط در لذت‌جویی جنسی و جنون بیمارگونه (رواج داده‌اند. در چنین جهانی، مردمان حیرت‌زده ممکن بود ناگهان بشنوند فرمانروای مرده، دوباره زنده شده است، به عروس دربار، زهر خورده‌اند، پدری، پسرش را تا سرحد مرگ شکنجه داده است، پسران، پدرانشان را کشته‌اند، زنان شوهرانشان را کشته‌اند، آرایشگران و دهقانان ناگهان در صف اشراف ایستاده‌اند، آدم‌های قذبلند و کوتاه را جمع کرده‌اند، زبان می‌بُرند، با شلاق، گوشت از استخوان محکومان جدا می‌کنند و نوزادان را می‌درند. همزمان در جهان رومانوف‌ها، جنون شهوت‌گرایی در میان شاهدخت‌ها، پدیده‌ای معمول است، همجنس‌گراییشان زشت نیست و شاهان چنان غزل‌های شرم‌آوری می‌سرایند که هیچ فرمانروایی روی کاغذ نمی‌آورد. در ضمن در همین دربار، امپراتوری را مردان هوشمندی می‌گرداندند که سیبری و اوکراین را آباد کردند، بر برلن و پاریس اثر گذاشتند و بزرگانی چون پوشکین، تولستوی، چایکوفسکی و داستایوفسکی را پروردند و تمدنی والا و زیبایی‌های یگانه را پدید آوردند.

این افراط‌ها در زشتی و زیبایی‌ها، چنان شگفتی‌آور است که تاریخ‌نویسان دود چراغ‌خور ناچار با سرافکندگی، واقعیت‌ها را کمرنگ بازتاب می‌دهند. رومانوف‌های نامدار (که در فیلم‌های هالیوودی و سریال‌های تلویزیونی به نمایش درآمده‌اند) بیش از ظرفیت واقعی به مردم ارائه شده‌اند. به همین سبب، ماجرانگاران این خاندان باید از احساسات تند، اسطوره‌سازی و حکمت‌گرایی پرهیز کنند. این خطر، همیشه در کمین وارونه نشان دادن رویدادهای تاریخی و مبنا قرار دادن گرایش‌های امروزمین نشسته است. تردید به مبانی پذیرفته‌شده و رایج، باید اصل قرار گیرد. کار دانشورانه به کار

مداوم و بازیینی مکرر و واکاوی آدم‌ها، رویدادها و برش‌های زمانی مربوط است. با این حال، یکی از بهره‌های تاریخ‌نویسی روایی همین است که هر حکومتگر در این‌گونه رمان تاریخی، شمایی روشن از تحول در سرزمین روسیه، شیوهی فکری حاکم و خودسری‌های او را به دست می‌دهد. این شاهان شکل‌باخته به سبب خودسری و ماندگارتر از درازای زندگانی خود را، نباید از آنچه بوده‌اند بدشکل‌تر روایت کرد. چون در نهاد همه‌ی انسان‌ها کم یا زیاد، چنین خودکامگی‌ها را می‌توان سراغ گرفت.

چالش در شیوهی حکمرانی در روسیه، همیشه ترس‌آور بوده است. خدمتگران به فرمانروایان خودکامه باید به نوعی نایبه باشند و در خانواده‌ها فقط نمونه‌های کم‌تعدادی از این نوابغ می‌توان جست. کم‌ترین سرپیچی این کارگزاران، به قیمت مرگ آنان تمام می‌شد. در کتاب‌نامه‌های مادام دو استائل^۱، این نظر هوشمندانه را می‌خوانیم: «در روسیه، حکومت، خودسرانه همراه با اختناق کامل، قابل اجراست.» در نتیجه، کار دولتی، شغلی پرخطر بود. شش تزار، از آخرین تزارهای روسیه، کشته شده‌اند: سه تن را خفه کردند، یکی را دار زدند، یکی را با دینامیت تکه‌تکه کردند و دو تن را با گلوله کشتند. در آخرین فاجعه، در سال ۱۹۱۸، هجده عضو خاندان رومانوف یک‌جا نابود شدند. چنین سرنوشت تلخ و دافنه‌داری، کمیاب است. با دقت بازماندگان را بررسی کردم تا ماندگاری جانشینان را برآورد کنم. امروز جالب است بدانیم دو قرن پس از پذیرش قانون جانشینی در روسیه، رئیس‌جمهور امروزی، پس از پایان دوره‌ی کارش، جانشین خود را انتخاب و اعلام می‌کند؛ درست مثل پتر کبیر! چه تغییر حکومت آرام صورت گیرد یا جانشینی از روی ناچاری روی دهد، وقتی الزام ذاتی بروز ابتکار در خشونت حس شود، این لحظه با حداکثر تلاش برای کشور می‌گذرد. در نتیجه انواع دسیسه‌ها را برای نمایش قدرت در رسیدن به حکومت به کار می‌گیرند.

مزیت تزاری شدن، بهره‌مندی از شکوه و جلال و قدرت بی‌مرز بود. به قول اوتو فون بیسمارک^۲ این موهبت، باید با مراقبت و تلاش رومانوف‌ها همراه می‌شد: «یعنی هنر توجه به ممکن‌ها، دست‌یافتنی‌ها و هنر دست‌زدن به اقدام بعدی.» رومانوف‌ها دوام خود را در ایجاد موازنه در نفوذ و قدرت خانواده‌ها، منافع و کارایی چهره‌ها و توجه به دربار کوچک در برابر دربار بزرگ می‌جستند. تزارها به قدرت ارتش، اشراف و کارگزاران متکی بودند. هرگاه این هر سه را از دست می‌دادند برکنار شدن حتمی بود که در واقع به معنای نیستی تزار هم بود. همزمان با بازی در میدان مرگ خیز سیاست، حاکم مطلق باید دست‌گشاده هم داشته باشد. تزار نیرومند باید همیشه خود را بی‌گذشت و خشن نشان دهد. حاکمان، بیش از آن‌که به سبب بی‌رحمی‌هایشان کشته شوند، به خاطر تردیدها

۱. Germaine Stael: نویسنده و سیاستمدار بسیار هوشمند فرانسوی قرن هجدهم-م.

۲. Otto Von Bismarck: سیاستمدار آلمانی که به صدراعظم آهنین معروف شد-م.

و گذشت‌هایشان از میان رفته‌اند. تزار باید احترام‌انگیز و همزمان در چشم مردم عادی چون پدری نگران و مقدس جلوه داده شود. انتظار می‌رفت تزار با کارگزاران جدی و سختگیر و با مردم چون پدر، مهربان باشد. تا مردم بگویند: «خود تزار خوب است. اطرافیانش بدند.»

پژوهش در باره‌ی رهبران سیاسی کشورهای مردمگرا، حتی دولت‌های شفاف که دوره‌ای حکومت می‌کنند، نشان می‌دهد قدرت همیشه پدیده‌ای شخصی است. در این حکومت‌ها شخصیت‌ها نیز کارکرد حکومت را شکل می‌دهند. رهبران مردمگرا اغلب روال کارها را بیش از وزیران رسمی، به کمک کارگزاران معتمد خود سامان می‌دهند. در تمام دربارها، سیاست‌ها مثل آب، از مسیر وجود می‌گذرد و به اجرا در می‌آید. امور اجرایی از آدم‌ها سرچشمه می‌گیرد و به زیرستان می‌رسد. با این حال سمت و سوی هر فرمان ممکن است در مسیر تازه‌ای بیفتد و بسته به اوضاع تغییر کند. در حکومت‌های خودکامه، تصمیم‌ها، شرایط و روابط، بر اساس تمایل حاکم شکل عوض می‌کند. تمام دربارهای حکومت‌های خودسرانه شبیه هم هستند. در قرن بیست و یکم، حکومت‌هایی مثل چین، روسیه و کره‌ی شمالی به شیوه‌ی حکومتی تزارها نزدیکند و آدم‌های یک حلقه‌ی وابسته به هم و حقیر، مرموز و با ثروت و توان فراوان آن را رام می‌برند. در این کتاب سعی شده است کارهای پنهان، جادویی و کیمیاگرانه‌ی هسته‌های قدرت دنیا را به نتیجه‌ای اساسی در سیاست آنان برسیم که زمانی چنین طرح کرد: «چه کسی مراقب چه کسی است؟»

در یک‌سالاری، ویژگی شخصیت را باید والا جلوه داد و از حرکت برداشت سیاسی کرد. هر کس به خودکامه نزدیک شود، صاحب قدرت است. این نزدیکی با یک نخ طلایی از یک‌سالار آغاز می‌شود و به هر کس برسد، در بافت قدرت شکل داده می‌شود. برای دستیابی به اعتماد تزار راه‌هایی ایمن وجود داشت. اول، خدمت در دربار، ارتش (به خصوص اگر پیروزی جنگی روی دهد) یا امور حکومتی بود. دوم، تأمین امنیت تزار. همه‌ی یک‌سالاران به وفادارانی قوی هیکل نیاز دارند. سوم، سودازدگانی که روح خودکامه را به عوالم بالا مربوط کنند. چهارم، کشش‌های عاشق و هوس‌باز؛ به خصوص خانم‌های درباری. در برابر، تزارها پول، زمین و عنوان و نشان حاتم‌بخشی می‌کردند. هر درباری‌ای که تزار به او پشت می‌کرد یا مسئولی که خلاف خواست تزار به بیگانگان نزدیک می‌شد (به خصوص نظامیان ارشد) باید کشته می‌شد.

تزارهای هوشمند می‌دانستند میان زندگی عمومی و شخصیشان نباید تفاوتی وجود داشته باشد. کارهای خصوصیشان در محدوده‌ی کاخ اجرا می‌شد و ناچار از سیاست سرچشمه می‌گرفت. سیاستمداری به سزار رومی گفته بود: «سرنوشت تو این است که خود را مثل هنرپیشه‌ای در برابر

تماشاگران فرض کنی؛ این تماشاگران را مردم دنیا در نظر بگیر.» با این همه و روی این صحنه، تصمیمگیری‌ها پوشیده، رازآلود، و در عین حال حاصل تمایل و هوس تزار و معتمدانش (مثل امروز) بود.

شناخت پتر کبیر، بدون تجزیه و تحلیل رفتار او با کوتوله‌های عریان و بازی‌های وقیح، در برابر کارهای اصلاح‌گرایانه و بهبود رابطه‌ی او با خارجی‌ها ممکن نیست. گرچه کارهای حکومت عجیب بود و شیوه‌های حکومتی به مجموع جامعه سرایت می‌کرد. عجیب آن‌که شاورلوف و پوتمکین دو تن از تواناترین وزیران پتر، سودای شاه شدن در سر داشتند. برای نمونه کوتایسوف، آرایشگر ترکیه‌ای تزار پاول، نفوذ و قدرتی به اندازه‌ی شاهزادگان داشت. پژوهندگان دوران تزارها به اندازه‌ای که به مسئولان و مقام‌ها یا آمار تولید فولاد توجه دارند، باید هوسبازی‌های کاترین کبیر یا هرزگی‌های راسپوتین را هم واکاوی کنند. کارکنان ارشد حکومت هرچه بیش‌تر قدرت می‌گرفتند، خودکامگان بیش‌تر مانع افزایش تعداد خدمتکاران آنان می‌شدند. در امپراتوری‌های بسامان‌تر، انتظار خودکامگان معماگونه‌تر، ترسناک‌تر و باعث هیبت بیش‌تر می‌شد. آنان‌که بی‌رقیب بودند، این رویه به خشونت بیش‌تر منجر می‌شد.

موفقیت حکومت خودکامه در گرو قابلیت و توان یک‌سالار بود. کارل مارکس می‌گفت: «راز اشراف در جانورخویی است.» در قرن هفدهم، تزارها برای انتخاب همسر مراسم‌های خواستگاری بی‌رحمانه‌ای برگزار می‌کردند (شبیه به مسابقه‌ی انتخاب ملکه‌ی زیبایی قرن بیستم). اما در اوایل قرن نوزدهم دنبال دختران شاهان اروپایی می‌افتادند تا با خاندان‌های شاهی غربی نسبت پیدا کنند. بارآوری سیاستمدار دانش نیست. کدام‌یک از آن خاندان‌ها یک پیشوای برجسته به دنیا عرضه کرده‌اند؟ در روسیه بیست نسل از حکمرانان از روی بخت و اقبال، رویدادهای زیستی (زادن یا مردن) یا دسیسه‌های ماهرانه‌ی درباریان برگزیده شدند، نه تیزهوشی خودکامه. تعداد کمی از سیاست‌دانانی که کار سیاسی را برگزیدند، به هدف‌های بلندپروازانه‌شان رسیدند، از پله‌های لیز و لیزان بالا رفتند و به پیشوایی وطنشان رسیدند. تزارها باید همزمان هم فردسالار، هم روحانی ارشد، هم فرمانده نظامی و هم پدر تاجدار می‌بودند! برای داشتن این ویژگی‌ها باید شرایطی را کسب می‌کردند که ماکس وبر (اندیشمند آلمانی، ۱۸۶۴ تا ۱۹۲۰) در نظر داشت:

بهره‌وری از لطف الهی، فضیلت تقوا و میراث‌داری ابدی گذشتگان. کفایت و هوش ذاتی را هم باید به این‌ها افزود. احترام همراه با هیبت ترس‌آور، شرط اساسی بود. در سیاست، ساده‌دلی با سرنگونی همراه می‌شد.

خاندان رومانوف دو نابغه خلق کرد: پتر و کاترین، هر دو کبیر؛ به علاوه چند چهره‌ی جالب. پس از

قتل دلخراش پاول (پل) در سال ۱۸۰۱، یک‌سالاران روسی مسئول‌تر و پرکارتر و بیش‌ترشان عاقل‌تر، باهوش‌تر و لایق‌تر شدند. با این حال، تزار بودن برای آدم‌های معمولی کاری چنان ترس‌آور بود که کم‌تر کسی به خیال تاج و تخت می‌افتاد. یعنی شکوهش به خطرهایش نمی‌ارزید. الکساندر اول در جوانی پرسیده بود: «آدمی تنها و معمولی چگونه می‌تواند بر روسیه حکومت کند؟ چنین کاری، برای من و هر کس که توانایی محدودی دارد، ناممکن است. حتی مردان نابغه هم چنین توانایی‌ای ندارند.» او می‌گفت دوست دارد به جایی در کرانه‌های رود راین (آلمان) برود و کشاورزی کند. جانشینان الکساندر، همه از حکمرانی وحشت داشتند و برای زنده ماندن تلاش می‌کردند.

پتر کبیر دریافته بود فردسالار ماندن، به پایش و ترساندن خستگی‌ناپذیر دیگران نیاز داشته و دارد. حاصل این روند، حکومت بر سرزمینی گسترده توسط یک پادشاه با اختیار نامحدود، بدون محدودیت قانونی است. در نتیجه برخی به این نتیجه رسیده‌اند که تزارهای روسیه به نوعی دچار مالیخولیا بودند؛ مراقبت همیشگی که مخالفت‌های گاه‌به‌گاه به آن دامن می‌زد، دلمشغولی دائم آنان بود و هست. این حرف یک سالار روسی، اندکی پیش از کشته شدن، گویی عقیده‌ی تزارهای روسی بود: بسیاری از پادشاهان زندگی غمزه‌ای دارند. چون وقتی دسیسه‌ای را کشف می‌کنند، کسی حرفشان را باور نمی‌کند؛ وقتی او را می‌کشند، ممکن است حرفشان را باور کنند. این تنها واهمه نبود. استالین حتی پس از کشتن میلیون‌ها انسان غرغر می‌کرد که هنوز کسی باورش ندارد. کاترین، آن زن هوشمند گفته بود: «خودکامگی به آن آسانی که فکر می‌کنند، نیست. قدرت بدون حد و مرز، مثل شیر است (جانوری افسانه‌ای: با سر شیر، دم مار و بدن ببر).

روسیه اغلب به حکمرانی فردی بازگشته و به ندرت این بازگشت ارادی بوده است. گفته‌های سرلشکر هلموت فون مولتکه را می‌توان چنین تفسیر کرد: «ماهیت طرح‌های سیاسی، در نخستین برخورد با دشمن، تغییر می‌کند.» حادثه‌ها، برخوردها، حالت‌های شخصی و بخت و اقبال، همیشه از تفنگ و مهمات قدرت بیش‌تری دارند. این جا قلمرو سیاست نیست. پوتمکین، سیاستمدار ارشد رومانوف‌ها، عقیده داشت: سیاست‌بازان همه‌ی کشورها نه فقط باید با احتمال‌ها کنار بیایند، بلکه اتفاق‌ها را به نفع خود برگردانند. بیسمارک هم گفته است: «وظیفه‌ی مردان سیاست، گوش سپردن به صدای پای فرشتگان در درازنای تاریخ است. باید دامن‌رایشان را همان‌طور که به آسمان می‌روند، محکم گرفت تا به تماشای صحنه‌هایی از گذشته‌ها و گذشتگان موفق شد.»

آنان که به فردسالاری حکومت‌های روسیه باور دارند، بر این عقیده‌اند که فقط یک حکومت خودکامه با حمایت خداوند می‌تواند پرتو شاهی را به چنان سرزمین گسترده‌ای بتاباند. همزمان حکومتگران روسیه باید مجری خواست‌های کلیسای ارتدکس باشند تا جایگاه ملت روسیه در

جهان را به نمایش گذارند. از آن جا که اجرای چنین مأموریتی خارج از توان یک مرد یا زن است، هنر کارگزاران تزارها مهارتی اساسی به شمار می‌آمد. پتر کبیر، ترس‌آورترین رومانوف، در یافتن و به کار گماردن کارگزاران هوشمند از همه جای اروپا، بدون در نظر گرفتن طبقه‌ی اجتماعی و نژاد آنان، مهارتی یگانه داشت. عجیب نیست که کاترین کبیر نه فقط فرمانده برجسته‌ای مثل پوتمکین را به خدمت گرفت که مرد لایق دیگری به نام سووروف را نیز استخدام کرد. خود استالین هم در به کارگیری کارکنان کارآمد، استاد بود. این به معنای ادامه‌ی راهی بود که کاترین رفت. تزارها کارگزارانی تشنه‌ی ترقی را به کار می‌گرفتند. با این حال، می‌خواستند حرف اول و آخر را خودشان بزنند. مهم این‌که تزارها هرگز شخصیتی مثل ریشیلو یا بیسمارک^۱ را به خدمت نمی‌گرفتند. شاهان باید همیشه فراتر از سیاست و حیل‌گتر از سیاست‌بازان باشند. فردسالار اگر هوشیار بود و کارکنانش را با دقت برمی‌گزید و به توصیه‌ها گوش می‌داد، می‌توانست بیش‌تر و طولانی‌تر بر تخت بنشیند. خودکامگان امروزی به اندازه‌ی حکومت‌های مردم‌سالار باید با پدیده‌های پیچیده درگیر شوند. تعهد تزار در برابر مردم به اندازه‌ی قرار و مدارهای اربابان با رعیت، زیرکانه بود و می‌توان شباهت‌هایی میان آن قراردادها با معاهده‌های کوملین قرن بیست و یکمی پیدا کرد: نمایش شکوه و جلال در بیرون مرزها و امور امنیتی در داخل، زیر نظر یک نفر یا همکاری دربار و با قدرت و ثروتی نامحدود.

در گزینش تزار چهار شرط باید رعایت می‌شد: کلیسا، بستگی با خاندان، ملی‌گرایی و نظامی‌گری. در قرن بیستم، آخرین تزار همچنان خود را وارث راستین تاج و تخت و دارای قابلیت‌های شخصی و برگزیده‌ی کلیسا ارزیابی می‌کرد. اما شرایط دگرگون شده بود. در قرن هفدهم پاتریارچ‌ها (اسقف‌های اعظم کلیسای ارتدکس) حق داشتند صلاحیت تزارها را به چالش بکشند. پس از آن‌که پتر کبیر نفوذ سراسقف‌ها را برانداخت، رومانوف‌ها خود را حکومتی حامی دین دانستند. تزار هنگام تاجگذاری و تذهین (مالیدن روغن مقدس به سر تزار)، سوگند می‌خورد واسطه‌ی ارتباط با خدا باشد و بماند. فقط در روسیه می‌شد واسطه‌ای چنین ملالت‌آور برای خدا تراشید و او را مقدس خواند. این رسم هم کم‌کم عوض شد. در واقع میراث فردسالاری امپراتوری بیزانس و خان‌های مغول به تزارها رسید و جایگاه قدسی آنان فراموش شد. در نتیجه اهمیت کلیسایی تزار به دیگر پادشاهان اروپایی شبیه شد. اما برخلاف شاهان دیگر اروپایی، تزارها اجازه ندادند شورا‌های مستقل از دربار و تشکل‌های مردمی پا بگیرد. همین هم بود که جنبه‌ی قدسی تزار بسیار بیش‌تر از بقیه‌ی اروپا پایدار ماند و تا قرن بیستم امتداد یافت. اوایل قرن بیستم جایگاه روحانی تزار شبیه به قیصر آلمان هم‌عصرش شد. این مأموریت مرموزِ خدایی تا سال ۱۹۱۷ برقرار ماند.

۱. Cardinal Richelieu and Otto Von Bismarck؛ دو سیاستمدار و اندیشمند برجسته‌ی فرانسه و آلمان. م.